

کدو تنبل به سرعت با دوربین تک چشمی نگاه کرد و یک بچه گربه خاکستری کوچک را دید که از یک گونی گره خورده بیرون آمده است. «چه می بینی کدو تنبل؟» ملوان پیر کنجکاو بود که زودتر بداند. کدو تنبل به دروغ گفت: «اومممم... هیچی.» «فقط یک تکه پارچه روی دریا شناور است.»

کدو تنبل وقتی دید که کشتی به گونی شناور نزدیک می شود، هر کاری کرد تا حواس ملوان پیر را پرت کند.

«بین جک! این مدرسه ماهی های پرنده است!»

«بین جک! این یک ابر اژدها شکل است!»

«بین جک! این اختاپوس گول پیکر است!»

کشتی از کنار گونی شناور گذشت و ملوان پیر متوجه بچه گربه خاکستری کوچولو نشد. کدو تنبل در کار بدش موفق شده بود اما بچه گربه خاکستری کوچولو توانست از گونی بیرون بیاید، به پشت کشتی بچسبد و از عرشه بالا برود. ملوان پیر با شنیدن صدای جیغ جیغ بچه گربه پرسید: «کدو تنبل این صدای چیست؟»